

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در قرینیت «بعینه» بود برای این که مراد از حلیت حلیت در شبهات موضوعیه است
نه شبهات حکمیه. گفتیم برای این قرینیت بیاناتی وجود دارد؛ بیان اول طرح شد و مناقشه
شد.

بیان ثانی:

بیان دوم این هست که «بعینه» یعنی بذاته و بشخصه، مفاد کلمه بعینه این است یعنی
بذاته، بشخصه. و این مفاد در کلیات و مفاهیم کلیه تطبیق نمی‌شود. معنا ندارد «حتی
تعلم الحکم بعینه، تعرف الحکم بعینه، تعرف الحرمة بعینها، تعرف الوجوب بعینه» این معنا
ندارد چون ذاتی ندارد، تشخیصی ندارد، عینیتی ندارد، خارجیتی ندارد، اما در شبهات
موضوعیه چرا، اشیاء خارجی عینیت دارد، شخصیت دارد، ذات دارد، آن جا بعینه، بشخصه
درست است. پس بنابراین این که فرموده «کل شیء هو لک حلال حتی تعرف الحرام
بعینه» این نشان می‌دهد که نظر امام سلام الله علیه به موضوعات خارجی است که واژه
بعینه را به کار برده است، این تصور دارد. نه به هم خارجیات، هم غیر خارجیات که عناوین
کلیه باشد و نه به خصوص عناوین کلیه. پس نه این روایت مخصوص به شبهات حکمیه
است و نه اعم از شبهات حکمیه و موضوعیه است. بلکه فقط شبهات موضوعیه مورد این
روایت شریفه هست.

این بیان اصلش از محقق نائینی قدس سره در فوائد الاصول هست که حالا ایشان فرمود
بعینه برای امور خارجیه است. توضیحش و بیانش این بود که عرض کردیم.

س:؟؟

ج: شما اگر دل‌تان می‌خواهید یک معنایی از خودتان در بیاورید بگویید ولی صحبت سر
این است که در لغت و عرف عرب به چه معنا است، نه این که ما یک معنایی برای آن
فرض بکنیم. آن جا یعنی بذاته، بعینه، عین آن، عینیت یعنی ذاتیت، یعنی تشخیص، یعنی
وجود خارجی.

این بیان دومی است که از محقق نائینی ذکر شده. بعضی اعلام دام ظلّه جواب دادند از
این سخن به این که نه این مطلب درست نیست. «بعینه» یعنی در مقابل ابهام، «اصله»
است که ممکن است با ابهام و عدم تعین همراه باشد. «بعینه» یعنی «بتعین» با تعین آن،
با تشخیص آن، تمیّز آن، این مقصود است، از کلمه عین در این موارد هم این استعمال
می‌شود. می‌گوید «حتی تعرف الحق بعینه». در المنجد گفته «حتی تعرف الحق بعینه»

حق که یک امر خارجی همیشه نیست، ممکن است یک امر کلی باشد. «تعرف الحق بعینه» یعنی بدون ابهام، بدون تردد، متمیزاً عن غیرها، آن را بشناسد، به او علم داشته باشد، بنابراین این جوری نیست که حتماً باید موجود خارجی باشد تا این که بگوئید مال شبهات موضوعیه است، به کلیات هم این قابل تطبیق هست. مثلاً شارع می‌گوید هر چیزی برای تو حلال است ولو این که به شبهه حکمیه در آن شک کرده باشید. مثلاً نمی‌دانید که فلان کار مثلاً تکیه دادن به جدار در مسجد، یا منام در مسجد؛ یا خوابیدن در مسجد چطور، این بر تو حلال است تا بفهمی خود این حرام است، اما اگر نفهمیدی که خود این حرام است بلکه به نحو مبهم که یا این حرام است، یا یک کار دیگر، این مضر نیست، یعنی علم اجمالی اگر پیدا کردی، معین نبود که یا منام مثلاً حرام است در مسجد، یا تسبیح؛ دست زدن مثلاً حرام است. اشکالی ندارد اگر گفتیم به این که در اطراف علم اجمالی ترخیص در تمام اطراف بلامانع است، اشکالی ندارد و علم اجمالی علت تامه برای وجوب موافقت قطعیه و حرمت مخالفت این نیست و این امکان دارد ترخیص، شارع دارد این جا ترخیص می‌رود در تمام مواردی که علم اجمالی دارد. آن جا را هم می‌تواند بگیرد، شبهات موضوعیه را می‌گیرد، شبهات حکمیه‌ای را هم که به این چینی است می‌گیرد، هر چیزی، منها منام فی المسجد این برای تو حلال است تا بدانی خودش حرام است، بعینه، بنفسه، متعیناً متمیزاً، نه این که بفهمی این یا تسبیح حرام است. اگر هم گفتیم که در موارد علم اجمالی که محصور باشد این جا ممکن نیست ترخیص که مذهب مشهور شاید همین باشد از اصولیون بنابراین این صورتی که علم اجمالی محصوره باشد خارج می‌شود به قرینه عقلیه، مقصود موارد دیگری است که به نحو شبهه غیرمحصوره یا شبهه محصوره‌ای که بعضی اطرافش خارج از محل ابتلاء است. ولو کم است افرادش ولی آن‌ها را می‌گیرد. وقتی آن را گرفت، این مورد را گرفت که تصویر دارد می‌شود آن وقت به ضم عدم فصل بین برائت و حلیت در این جور شبهات حکمیه و سایر موارد می‌توانیم تأدیه کنیم به بقیه مواردی هم که در اطراف علم اجمالی غیرمحصوره یا اطراف علم اجمالی که بعضی اطرافش خارج از محل ابتلاء هست نباشد بلکه به طور قضیه مفرده و واحده شک می‌کنی فلان چیز حرام است یا حلال است، آن جا وقتی که این جا برائت بود آن جایی که به نحو آن جوری هم هست برائت خواهد بود به طریق اولی. جایی که شک دارم منام فی المسجد حرام است یا فلان امری که آن امر خارج از محل ابتلاء من هست ولی بالاخره علم اجمالی وجود دارد، اگر شارع این جا گفت حلال است به طریق اولی جایی که فقط شبهه حکمیه هم همین است که این حرام است یا حرام نیست و مردد بین این و چیز دیگری نباشد، آن جا را هم می‌گیرید. پس بنابراین اگر ما بگوئیم بله قبول داریم این مطلب را که بیشتر کلمه بعینه را کجا به کار می‌برند؟ جایی به کار می‌برند که یک ذات خارجی داشته باشد، عینی باشد، آن جا، اما این جور نیست که در غیر آن جا غلط باشد و گفته نشود، این جور نیست. وقتی این جور نبود کل شیء با این ادات کل آورده بعد هم در پایان «الاشیاء كلها» فرموده، هم محلاً به الف و لام فرموده و هم مؤکدش که فرموده به «كلها» این قضیه به این محکمی و دال بر این مطلب بعد تعقیب شده باشد به کلمه «بعینه» که صحیح است در همه موارد گفتن. به معنای این معنایی که گفتیم، یعنی معین باشد، «بعینه» یعنی معیناً، نه مبهماً، نه مردداً. چون کلمه عین گاهی در مقابل مردد است، گاهی در مقابل مبهم است، گاهی در مقابل اشباه و انظار است، می‌خواهند از این‌ها احتراز بجویند که بعینه می‌آورند. این‌ها همه در موارد شبهات حکمیه هم قابل گفتن هست.

ج: نه، این‌ها کثرت استعمال نیست به جوری که... در آن موارد هم عرض می‌کنم این مطلب را بعینه، مثل این که تعرف الحق بعینه گفته می‌شود، چون معمولاً آن اشتباهات و آن کذاها در امور خارجیه هست از این جهت آن جا بیشتر گفته می‌شود، تطبیق می‌شود.

بیان سوم:

بیان سوم هم از محقق نائینی قدس سره است که ایشان فرموده که وقتی گفته می‌شود «کل شیء لک حلال حتی تعرف الحرام بعینه» این ظاهرش این که آن حرام دارای دو قسم است یک قسم حلال یک قسم حرام. حالا می‌گوید آن حرام را بعینه بشناسی. اگر مفروض نیست که حلالی وجود دارد، یک حرامی وجود دارد این جا گفتند تا حرام بعینه بشناسی جا ندارد گفته بشود. پس از آوردن بعینه می‌فهمیم که مغیاً جایی است که مفروض این است که دو قسم دارد، حالا برای ما مشتبه شده اما جایی که اصلاً نمی‌دانیم دو قسم دارد، اصلاً حکم آن را نمی‌دانیم چیست، شاید حلال باشد بالمره، شاید حرام باشد بالمره، شاید فیه تفسیر؛ بخشی از آن حرام باشد، بخشی از آن حلال باشد. آن جا که مفروض این نیست این کلمه بعینه جا ندارد آن جا گفته بشود. پس بنابراین از این که وقتی که وقتی کلمه بعینه به کار برده می‌شود به خصوص در این جملات به ذهن می‌آید که بله دو امر وجود دارد که همان اطراف تردید باشد که حلال است یا حرام است مثل این که لحم مذکی دارد، میته دارد. مذکای آن حلال است، میته‌اش حرام است. حالا می‌فرماید اگر یک لحمی بود نمی‌دانی از آن قسم حلال است که مذکی است یا از این قسم حرام است که میته هست این برای تو حلال است. این مقصود برای تو حلال است، کجا هست که نمی‌دانی و شک داری؟ آن جا که نه علم داری، نه امارات؛ سوق مسلمی نیست، ید مسلمی نیست، چیزی نیست، امارات نیست، شک می‌کنی این چه جوری است. اماره‌ای آن طرفش هم نیست مثلاً گوشتی که در بلاد کفر باشد خود آن اماره است بر این که این غیرمذکی است و میته است. نه، در کشور مسلمان است، گوشتی است و این جا هم نمی‌دانی این چه جوری است، در بیابان است، در جایی است مثل آن سفره که روایت دارد همین طور در بیان بوده، سفره‌ای انداخته، گوشت هم هست، نان هم هست، پنیر هم هست که آن جا فرمود که مثلاً این را تقویم می‌کنیم میل می‌کنیم. پس بنابراین این جاها می‌شود، اگر به نحو شبهه حکمیه ابتدائاً این است که دو قسم دارد، تسویق؛ دست زدن حلال است یا حرام است؟ این دو قسم ندارد که بگوییم حتی تعرف الحرام بعینه، این جا دیگه جای بعینه گفتن ندارد، بعینه کجا جا دارد؟ هر دو قسم را داشته باشد. این هم بیان دومی است که محقق نائینی قدس سره فرموده.

س:؟؟

ج: نه، آن که فیه حلال و حرام هست آن احتیاج بعینه ندارد، خودش می‌فهماند دو قسم است. این حرف این است که در همین ذیل روایت مسعدة بن صدقه، کلمه بعینه را کجا باید آورد؟ جایی که مفروض این است که دو تا چیز دارد بگوییم این را بعینه بشناس، چون حرفش این است نه این چون فیه حلال و حرام. خود بعینه کاربردش، استعمالش، آوردن آن در کلام نشان دهنده چیست؟ این است که این جا دو قسم وجود داشته حالا می‌فرماید وقتی مخلوط شد و معلوم نیست برای تو که این کدام قسم هست حلال است تا به عینه آن را که حرام است بشناسی. این جا، جا دارد که آدم این حرف را بزند.

س:؟؟

ج: که اگر دو قسم نداشته باشد دیگه بعینه گفتن ندارد دیگه تا بدانی حرام است یا بدانی حلال است.

س: ??

ج: دو قسم بودن، بله.

س: ??

ج: اگر آن جواب این جا هم می‌آید قبول کنید.

این فرمایش آقای نائینی. جوابی که از این فرمایش هم قد یجاب از این کلام، به این که درسته که باید بالاخره پای دو چیز در کار باشد اما وجود دو چیز با احتمال دو چیز. «بعینه» گفتند جایی که هیچ پای دو چیز و چند چیز در کار نیست کلمه «بعینه» استعمال کردن در آن جاها وجهی ندارد، تناسبی ندارد، این درست است. اما آیا پای دو چیز که در کار می‌آید حتماً باید وجود دو چیز باشد که در شبهات موضوعیه است یا احتمال دو چیز هم کفایت می‌کند برای این که بگویند به عینه بدانی این احتمال هست نه آن احتمال و در تمام شبهات حکمیه پای دو چیز... در تمام شبهات حکمیه تحریمیه پای دو چیز هست؛ نمی‌داند حلال است یا حرام است حالا می‌فرماید این حلال است تا بدانی حرام است و آن حرام بعینه بدانی آن را. یعنی مردد نباشد، یک شبهات نداشته باشد. آن چیزهایی که آن روز توضیح می‌دادیم پس بنابراین به این شکل هم می‌شود جواب داد از فرمایش محقق نائینی قدس سره.

بنابراین اگر ما بخواهیم به کلمه «بعینه» تکیه کنیم و بگوییم حتماً استظهار کنید که این روایت «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام بعینه» این مخصوص شبهات موضوعیه است به این بیانات ثلاثه‌ای که گذشت، حق و انصاف این است که بخواهیم ادعای ظهور در شبهات موضوعیه بکنیم این تمام نیست.

س: ...

ج: نه، هر دو درست است. یعنی بعینه برای این است که دو تا احتمال است حالا این دو تا احتمال یا به خاطر این که وجود دارد این دو قسم در آن، یا به خاطر این که محتمل است این برای آن جعل شده باشد، محتمل است آن برایش جعل شده باشد. پس احتمال دو شق دادن منشأ آن تارة وجود خارجی آن دو قسم است، تارة منشأ احتمال جعل این حکم و جعل آن حکم است.

س: ??

ج: «منه» ندارد. حرام بعینه، در این روایت فعلاً بحث می‌کنیم.

س: ??

ج: بله، آن جایی که «منه» دارد خودش «منه» هم قرینه است در آن روایت. ما فعلاً این روایت را داریم بحث می‌کنیم. طایفه اولی از طایفه اولی که فیه حلال و حرام ندارد، منه حلال و حرام ندارد. این‌ها را ندارد، آن‌هایی که این قیدها را دارد می‌شود طایفه ثانیه. این فقط «کل شیء لک حلال است» در مقابل ثانیه که «کل شیء فیه حلال و حرام» یا «منه

حلال و حرام» که خود آن به خاطر این «منه» یا «فیه» گفتند این‌ها شبهات موضوعیه است. این روایت طایفه اُولی «منه حلال و حرام» یا «فیه حلال و حرام» ندارد «و کل شیء هو لک حلال حتی...» و این طایفه اُولی گفتیم صیغ مختلفه دارد، آن صیغه‌ای که می‌شود گفت حجت است و سند دارد و معتبر می‌شود گفت هست فقط همین روایت مسعده است، بقیه‌اش راهی برای حجیت سندی نداشتند فلذا آن‌ها را گذاشتیم کنار؛ آن صیغ دیگر را، و همین صیغه‌ای که از نظر سندی می‌شود به آن اعتبار قائل شد در دلالت این بحث کردیم.

س: ??

ج: شیء خارجی چرا شما می‌فرمایید؟ شیء است، کل شیء. در شیء خارجی نیفتاده.

س: ...

ج: هادویت درست است، گفتیم این بعینه در مقابل این که آن... بعضی بزرگان فرمودند «بعینه» ضمیرش برمی‌گردد به علم، تا علم واقعاً پیدا کنی نه مظنه، علم صد درصد داشته باشی نه مظنه و احتمال یک حالت نفسانی داشته باشی که علم نیست، نه به علم زدند، گفتیم این خلاف ظاهر است، ضمیر «بعینه» به حرام برمی‌گردد، به همان شیء برمی‌گردد «حتی تعرف الحرام بعینه» پس بنابراین به این برمی‌گردد که هم ضمیر کنارش هست و احتیاج ندارد به این که بگوییم بله یک علمی از در تعلم در می‌آوریم، می‌گوییم مراجع ضمیر آن خواهد شد مثل «اعدلوا هو اقرب للتقوی» خلاف ظاهر بود آن، نگفتم شیء خارجی.

س: ??

ج: بله آن در فرمایش آقای خویی بود که عرض کردیم. آقای خویی فرمود این‌ها مال شبهات موضوعیه است و فرمود بعینه احتراز می‌کند از لابعینه، محترزٌ عنه را لابعینه ایشان گرفت. آن جا اشکال کردیم خدمت ایشان گفتیم این فرمایش شما که بگوید هر شیء خارجی، این هر شیء خارجی که داریم می‌گوییم مفروض کلام خود ایشان است چون شبهات موضوعیه را دارد می‌فرماید. می‌گوییم اگر این جوری معنا می‌کنید می‌گویید هر شیء خارجی، این شیء خارجی حلال است تا علم به حرمت خودش پیدا نکنی، احتراز نکنی از این که این شیء خارجی حرمت لابعینه آن را بفهمی، حرف سر این بود که ما گفتیم شیء خارجی حرمت لابعینه در آن تصور ندارد که از آن بخواهند احتراز بکنند، چنین محترزٌ عنه‌ی در اشیاء خارجی تعقل ندارد تا بگوییم بعینه احتراز از آن است، این عرضی بود که به فرمایش ...

س: ??

ج: نه، آمدیم گفتیم پس بعینه معنای آن احتراز از لابعینه نیست. گفتیم بعینه را شما احتراز از لابعینه می‌گیرید، نه این احتراز از لابعینه نیست. بعینه احتراز از چیست؟ از مشابهاست، از مقترنات است، از این‌ها است. به عین این بدانی حرام است یعنی خودش را بدانی حرام است نه ملابسات آن را مثل باب غناء که در روایات ملابسات آن است آمدی فتوا دادی که غنا حرام است. امام(ع) می‌خواهند یاد بدهند، تحرز بدهند ماها را از این که وقت به خاطر این که در روایات دیدیم ملابسات و امثال و این‌ها یک وقتی نگویی آن حرام است، به آن فتوا نیایی بدهی. باید بگویی آن به خاطر ملابسات حرام است، به خاطر

مکنتفاتش حرام است نه به خاطر خودش که فیض این جوری فرموده. در غنا فیض فرموده از ادله‌ای که بعضی از فقهاء استدلال می‌کنند که غناء بنفسه حرام است این درست نیست. بلکه از روایات که استفاده می‌شود به خاطر ملابساتش حرام است. یا آن می‌گوید آقا رقص بنفسه برای زن‌ها حرام نیست، بلکه این به خاطر دخول مردها بر آن‌ها و فلان. اگر خودشان باشند و خودشان و مردی داخل نشود، کسی نباشد این مثلاً آن فتوایی می‌گوید که اشکالی ندارد. من این‌ها را فتوا نمی‌گویم، این‌ها حرف‌های من نیست، داریم فرض می‌کنیم، مثال هست.

پس بنابراین می‌شود گفت این بیانات ثلاثه‌ای که ما گفته شد، استظهار این که مخصوص شبهات موضوعیه هست نمی‌شود کرد و یؤید ذلک این که امام علیه السلام که دو مرتبه قضیه را خواستند بفرمایند در پایان کار «الاشیاء کلها علی ذلک حتی تستبین أو تقوم به البینه» دیگه آن جا کلمه بعینه را به کار نبردند و مطلق فرمودند، آن جا دیگه بعینه نفرمودند.

این اگر ما بگوییم که آن «حتی تقوم به البینه» می‌شود مال شبهات موضوعیه، این لایؤید اصلاً. بلکه یؤید آن حرفی را که می‌گوید بعینه ... چون دیگه موافقت صدر و ذیل درست می‌شود. اما اگر بگوییم نه، بعینه معنای آن این نیست مثل محقق خویی یا محتمل است این نباشد، این که امام تکرار نکردند بعینه را، معلوم می‌شود یک معنایی را دارند افاده می‌فرمایند که احتیاج بعینه خیلی ندارد و همان کلیتی که از آن فهمیده می‌شود مثلاً مراد هست. این فقط در حد تأیید است، تأیید مایی علی یک مبنا.

این قرینه تمام شد، بحث از این قرینه تمام شد فتحصل که بعید نیست بتوانیم بگوییم از ناحیه بعینه ما قرینیتی بر این که خصوص شبهات موضوعیه مقصود است نداریم و می‌شود اعم فهمید از این؛ هم شبهات حکمیه و هم شبهات موضوعیه.

س: ...

ج: احتمال قرینیت، آخر احتمال باید یا با آن تقریب باشد، یا به این تقریب باشد. اگر ما همه تفاریب محتمله را حساب کردیم دیدم نیست دیگه احتمال چه جور بدهیم، مگر فقط احتمال بدهیم شاید یک وجهی باشد که به ذهن ما نیامده و هنوز برای ما روشن نباشد.

س: ...

ج: ظهور باشد.

س: ...

ج: بله ظهور باشد.

س: ...

ج: نه ما بعید نگفتیم آن را.

س: ...

ج: عرض نکردیم آن را.

س: ...

ج: ادنی ظهور حجت است. ظهور اگر پیدا شد، یک وقت پیدا می‌شود یک وقت نیست. اگر ظهور پیدا شد، منتها ظهور به درجاتش دارای احکام مختلفه می‌شود.

س: ...

ج: می‌گوید آره معنای کلام امام این است.

س: ...

ج: پس شما می‌خواهید بگویید مجمل است دیگر، چون هر کسی یک جور می‌فرماید مجمل است دیگر.

س: ...

ج: ببینید شما به چه کسی که چه می‌گوید کاری نداشته باشید. ببینید این که همه نشد، یک آقای در مدرسه نشسته، در اتاق مطالعه‌اش نشسته یک فکری کرده حالا یک چیزی به ذهنش آمده آمده بیان فرموده، ما می‌بینیم این چیزی که فرموده اشکال دارد. حالا به ذهن عرفی خودمان و ارتکاز عرفی خودمان نگاه به این جمله می‌کنیم. «کل شیء لک حلال» هر چیزی برای تو حلال است تا این که بعینه بدانی که حرام است. یکی از آن چیزها این است که من نمی‌دانم دست زدن حلال است یا حرام است، هر چی هم گشتم روایت و آیه و... چیزی پیدا نکردم برای این، فقدان النص است. هیچ دلیلی نیست بر این. حالا بگویم چی؟ می‌گوید «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام بعینه» تا بدانی خودش، نه ملابسات آن، نه چیزهای دیگر، چه می‌دانیم بگویم که فقط آن چیزی که آدم را یک خرده می‌لرزاند یکی همین بود که بابا همه این مثال‌هایی که امام زدند همه از شبهات موضوعیه است. دو؛ اصلاً این‌ها ربطی ندارد به اصالة الحلیة، خودش قواعد دیگری دارد، چرا این‌ها را مثال زدند؟

پایان هم فرموده «حتى تقوم به البينة» این‌ها یک خرده آدم را این جور از آن ظهورهایی که خیلی حضرت عباسی باشد که اظهر باشد اگر چیزی شد این را قرینه بر آن‌ها قرار بدهیم این جور ظهوری نیست که گفتیم ظهور اصلش حجت است منتها ظهورات اگر قوت داشته باشد می‌شود اظهر، قرینه می‌شود در تصرف بر ظاهرها. این اظهر نیست به آن جوری که ظهور آن، ولی ادنی مرتبه ظهور بعید نیست که بگویم داشته باشیم.

س: ...

ج: نه، چرا می‌فهمد.

س: ...

ج: نه، همین الان در...

س: ...

ج: بله بله. گفتند بعضی از علما همین فرمایشات شما را که این مردم چیزهای دیگر را که

نمی‌آیند قرار بدهند، احتمال کسی نمی‌دهد که چیز دیگری غایت این باشد. این به خاطر این است که مبتلابه این است. امام علیه السلام نه چنین برداشت‌هایی که به خاطر ملابساتش ... الان هم فراوان است. هم بین العلماء، هم بین العوام که خیلی چیزها را می‌گویند حرام است حرام است، می‌گویی چرا؟ می‌آید یک چیزی تعلیل می‌کند که همراه این است، نه به خود این است. می‌گوید مثلاً هنرها، می‌گوید آقا الان هم هست. می‌گوید این حرام است، می‌گویی چرا؟ می‌گوید برو نگاه کن زن و مردها مخلوط نشستند، حجاب را مراعات نمی‌کنند. بین چه کار می‌کنند، این‌ها همه ملابسات است. این آیا دلیل می‌شود بر این که نفس آن کار حرام است؟ که می‌گویی این کار حرام است. به خاطر ملابسات آن می‌گوید این کار حرام است. امام علیه السلام می‌فرماید که نه شما هر چیزی را می‌خواهید بگویید حرام است خودش باشد، ملابسات حرام است، بگو اختلاط حرام است، بگو رو نگرفتن حرام است، بگو ترویج باطل حرام است. عنوان‌ها را باید از هم جدا بکنیم. این بلیه که خلط می‌کنند افراد و این‌ها را با هم و حرمت را به غیر موضوع خودش نسبت می‌دهند امام علیه السلام می‌فرماید تو بدان این خودش حرام است.

س: ...

ج: آن یک حرف دیگری است.

س: ...

ج: نه، کبری را...

س: ...

ج: آن که مثال‌ها یک دغدغه است. اصلاً همه در این ماندند که امام چرا ... آن دغدغه آخری است، ربطی به این ندارد. عین این را هم می‌فرمود یا نمی‌فرمود. صحبت این است که این مثال‌های ششگانه‌ای که حضرت فرموده اصلاً این‌ها به خاطر اصاله الحل نیست، یا قاعده ید دارد؛ ید خاص یا ید عام به قول امام، یا استصحاب دارد، یا چیز دیگر دارد، چه ربطی دارد؟

س: ...

ج: نه تنظیر هم معنا ندارد این جا. که بله این جا تنظیر می‌خواهد چه کار بکند، حضرت بفرماید ... که استغراق نکن که می‌گویم اصاله الحل است. در شرع یک جاهای دیگر هم حلیت وجود دارد.

این‌ها، این تنظیر و این‌ها هم این جا جا ندارد.

علی‌ای حال ببینید حالا دیگه استظهار وقتی شد کُلّ علی استظهاره دیگه.

قرینه بعدی:

قرینه بعدی که بعضی اقامه فرمودند... این قرینه دوم که از منتقی بود. این قرینه را منتقی در جلد پنجم ذکر کرده، نه در جلد چهارم. در جلد پنجم آن جا که از شبهات موضوعیه بحث می‌کند، در آن جا صفحه 8 این قرینه را اقامه کرده که گفت «حتی تعرف الحرام بعینه»، فرموده اگر شبهات حکمیه بود در شبهات حکمیه پایان حلیت این است که

ما چهره بفهمیم؟ حرمت را بفهمیم، حکم را بفهمیم. این جا باید بگوید «حتی تعرف الحرمة» نمی‌دانم این حرام است یا حلال است؟ بگو حلال است تا حرمت را بفهمی. اگر شبهات حکمیه بود باید غایت را چه قرار می‌داد؟ حرمت قرار می‌داد، حکم قرار می‌داد. اما در شبهات موضوعیه حکم مفروغ عنه است، مصداق آن مردد شده یعنی آن که برای آن حرمت هست. نمی‌دانیم این است یا این است، حرام یعنی آن که برای آن حرمت است، ذو الحرمة. صفت است دیگه یعنی ذو الحرمة. در شبهات حکمیه ما آن را که نمی‌دانیم ... فعل را که می‌دانیم، نمی‌دانیم حرمت دارد یا حرمت ندارد. آن جا باید اگر می‌خواهند طبق روال متعارف متناسب با آن مقام صحبت بکنند باید بگویند چی؟ این حلال است تا بدانی حرمتش را، این جور باید بگویند. اما در جایی که اصل وجود حرمت را می‌دانیم، نمی‌دانیم ذو الحرمة و حرام این است، هست، نیست، این ذو الحرمة است؟ حلال به این تعلق گرفته یا نه؟ مصداق حرمت هست یا نیست؟ در این شک داریم. این جا درست است که بگویند «حتی تعرف الحرام بعینه» حالا بعینه بیاورند یا نیاورند. بگویند «حتی تعرف الحرام» پس از این تعبیر که امام فرموده «حتی تعرف الحرام»، نفرموده «حتی تعرف الحرمة» منتقی استفاده فرموده که این روایت مخصوص به شبهات موضوعیه است نه به شبهات حکمیه. این هم فرمایش این بزرگوار.

این فرمایش هم محل اشکال و تأمل است چون وقتی که ما شک می‌کنیم به نحو شبهه حکمیه که مثلاً تسویق، شک می‌کنیم حرام است یا حرام نیست، این جور می‌گوییم دیگه. حرامٌ أم لا یا حلالٌ. حضرت می‌فرماید این حلال است تا بدانی این حرام است، همان تردیدی که داشتی خودت در شبهات حکمیه، مگر نمی‌گفتید حلالٌ أو حرامٌ؟ نمی‌دانم این حرام است یا حلال است، به نحو شبهه حکمیه؟ حالا حضرت می‌فرماید این حلال است تا بدانی حرام است. همان که خودت در حال شک می‌گفتی و تردید بین آن می‌انداختی که این صفت را دارد یا آن صفت را دارد، حرامٌ هست یا حلالٌ؟ درست است که در شبهات حکمیه وقتی می‌خواهد حکم برای ما روشن بشود باید حرمت روشن بشود، ولی حرمت که روشن می‌شود این تعبیر هم درست است که... آدم در شبهات حکمیه چه جور تعبیر می‌کند؟ می‌گوید نمی‌دانم حرمت جعل شده یا حرمت جعل نشده، بله این درست است. می‌تواند هم بگوید شک دارم حرام است یا حلال است. تعبیر متعارف‌تر آن هم اتفاقاً همین دومی است. تسویق نمی‌دانم حرام است یا حلال است، رقص نمی‌دانم حلال است یا حرام است، غنا را نمی‌دانم حلال است یا حرام است. نه این که.... بله این جور هم می‌شود گفت؛ نمی‌دانم حرمت برای غنا جعل شده یا حلیت برای آن جعل شده. آن تعبیر را هم می‌شود کرد، ولی این تعبیر هم یک تعبیر عرفی است، درست هم هست. بنابراین بگوئی این حلالٌ یا حرامٌ، این که فرمودند آن انساب است بلکه می‌خواهیم عرض بکنیم نه، آن معلوم نیست انساب باشد، برای این که آن که در متعارف عرفی گفته می‌شود همین حلالٌ و حرامٌ است. بنابراین این قرینه هم که اقامه فرمودند بعضی بر این که شبهات موضوعیه مقصود است نه شبهات حکمیه، این وجه هم تمام نیست که فرمودند.

س: ...

ج: بله، البته می‌شود گفت بنابر تصویر این که موضوعات خارجی هم حرمت جزئی دارند. بنابراین می‌شود گفت. ولی این دیگه مبنای ضعیفی شاید باشد برای این که بگوییم انحلال پیدا می‌کند حرمت‌ها به روی اشیاء خارجی و آن‌ها هم می‌شود حرام، علاوه بر این حرمت کلی که ما داریم شارع یک حرمت جزئی هم داشته باشد. بله اسناد می‌دهند، این اسناد اسناد مجازی است نه این که واقعاً شارع علاوه بر این که روی کبرای کلی؛ روی الخمر

حرمت بوده، روی این خمر خارجی این خمر خارجی هم باز حرمت داشته باشد.

این قرینه هم که بیان شد این قرینه هم تمام نبود و للكلام تتمه

و صلى الله على محمد و آل محمد.